



کایرن میلوودهار گریو

جولیا و کوسه

ترجمہی زهر السادات عمرانی

سرشناسه: هارگریو، کایرن میلوود، Hargrave, Kiran Millwood
عنوان و نام پدیدآور: جولیا و کوسه: نوشته‌ی کایرن میلوود هارگریو؛
ترجمه‌ی زهرالسادات عمرانی.

مشخصات نشر: میلکان، کتاب چار، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۵۴-۳۹۰-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان اصلی: Julia and the Shark, 2021

موضوع: داستان‌های نوجوانان

شناسه‌ی افزوده: عمرانی، زهرالسادات، مترجم

رده‌بندی کنگره: PZV/۱

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲ [ج]

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۹۵۲۴۶۱

جولیا و کوسه

کایرن میلوود هارگریو

ترجمه‌ی زهرالسادات عمرانی

ویراسته‌ی کیمیا مؤذن

مدیر تولید: کاوان بشیری

مدیر اجرایی: سبحان خسروچردی

مدیر هنری: حمید اقدسی یزدلی

ویرایشگر تصاویر: محمدعلی عدیلی

صفحه‌آرا: زهرا حاجی‌زاده



کتاب چار

کافی کتاب چاره‌است



نشر میلکان

Instagram icon Ketabechaar

Website icon ketabechaar.ir

Email icon info@ketabechaar.ir

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۵۴-۳۹۰-۷

کتاب چاره بخش کودک و نوجوان نشر میلکان



فصل اول

در اقیانوس بیشتر از آسمان رمزوراز وجود دارد. مادر می‌گفت زمانی که آب بی حرکت است و ستاره‌ها روی سطح آن نقش می‌بندند، بعضی از رازها از آسمان توی دریا می‌افتند و آن را مرموزتر جلوه می‌دهند. وقتی که در فانوس دریایی زندگی می‌کردیم، تور دسته‌بلند خرچنگ‌گیری را کشان‌کشان می‌بردیم و از نرده‌ی بالکن به سمت دریا آویزان می‌کردیم تا رازها را صید کنیم، اما هیچ وقت موفق نشدم.

شب‌های دیگر، وقتی طوفان همه‌چیز را زیرورو می‌کرد و دریا و آسمان به هم می‌پیچیدند، قطرات ریز آب، از سطح موج‌ها تا تیرچه‌ی سقف می‌پاشیدند. حتی از نرده‌ی بلندترین پنجره‌ها عبور می‌کردند و کف اتاق کار پدر را خیس می‌کردند.

صبح که می‌شد، گوشم را کنار چاله‌های آب می‌گرفتم، اما هرگز چیزی نشنیدم؛ پیغامی از آسمان پایین نیفتاده بود. شاید مثل ماهی‌هایی که در هوای آزاد می‌میرند، رازها در دل شب غرق شده بودند.



اسم من جولیا^۱ است. چیزی که می‌خوانید، داستان تابستانی است که مادرم را از دست دادم و کوسه‌ای پیدا کردم که عمرش از درخت‌ها بیشتر است. نگران نباشید. چیزی که گفتم آخر داستان را لو نمی‌دهد.

اسم من را از روی مادر بزرگی انتخاب کردند که هیچ‌وقت ندیدمش؛ و از روی نرم‌افزاری که پدر از آن خوشش می‌آید. ده سال و دویست‌وسه روز دارم. از پدر خواستم برایم حساب کند، چون از عددها خوشم نمی‌آید؛ کلمه‌ها را دوست دارم. می‌شود با اعداد کلمه نوشت، اما نمی‌شود کلمه‌ها را تبدیل به عدد کرد. پس حتماً کلمه‌ها قدرتمندتر از عددها هستند، مگر نه؟

پدر موافق نیست. کلاً با اعداد سروکار دارد. برای همین هم سر از یک فانوس دریایی در شتلند^۲ درآوردیم. پدر به این جا آمد که فانوس دریایی را تنظیم کند تا به‌طور خودکار کار کند. قبلاً نگهبان فانوس دریایی آن‌جا زندگی می‌کرد و شعله‌ی فانوس از گاز و جرقه تشکیل شده بود، نه یک لامپ تنگستن هزارواتی؛ گاز و جرقه بود، مثل ستاره‌ها.

این جا به نروژ نزدیک‌تر است تا انگلستان؛ حتی به نروژ نزدیک‌تر است تا ادینبرو^۳. برای آن که شتلند را روی نقشه پیدا کنید، از خانه‌مان در هایل^۴ در

1. Julia
2. Shetland
3. Edinburgh
4. Hayle

کورن‌وال^۱ شروع کنید و انگشتان را به صورت عمودی بالا بیاورید. بازهم بالاتر به سمت راست بروید و جزیره‌هایی را که روی دریا، مثل لکه‌ی جوهر، پخش شده‌اند پیدا کنید. آن‌جا اورکنی^۲ است. بازهم بروید تا به یک لکه‌ی جوهر دیگر برسید: شتلند. شتلند مجمع‌الجزایر است؛ یعنی از چند جزیره تشکیل شده است و ما به جزیره‌ای رفتیم که به آن اونست^۳ می‌گویند.

اونست، واقع در شتلند، واقع در اسکاتلند.

1. Cornwall
2. Orkney
3. Unst

خوشم می آید، اسکاتلند را جووری تلفظ می کنند انگار حروف بیشتری دارد. اسکواتلاندا^۱. این هم یک خوبی دیگر کلمه‌ها است. لابه‌لای هر کلمه فضای خالی وجود دارد و کلمه‌ها بسته به این که از دهن چه کسی بیرون بیایند، تغییر می‌کنند. گاهی کلمه‌ها آن قدر در دهانم تغییر می‌کنند که تبدیل به یک چیز دیگر می‌شوند؛ اما پدر می‌گوید اسم این کار دروغ گفتن است.

عددها فضای خالی‌ای را که گفتم ندارند؛ حتی زبان عددها که پدر با آن سروکار دارد و به آن «زبان دودویی»^۲ می‌گویند. وقتی در فرهنگ لغت آکسفورد کلمه‌ی دودویی را نگاه می‌کنی، نوشته است:

(صفت) درباره‌ی دو چیز، متشکل از دو چیز، در رابطه با دو چیز.

دو چیز: درست و غلط، راست و دروغ. کجایشان فضای خالی پیدا می‌شود؟ مادر هم با اعداد سروکار دارد، اما کلمه‌ها را دوست دارد. مادر دانشمند است؛ یعنی باید هم کلمه‌ها و هم عددها را دوست داشته باشد. عددها کمک می‌کنند حساب هر چیزی را داشته باشی، اما فقط کلمات می‌توانند به توضیح آن‌ها کمک کنند.

مادر در کورن‌وال روی جلبک‌ها مطالعه می‌کرد. نوع خاصی از جلبک که مواد شیمیایی مضر را از آب پاک می‌کند و شاید روزی پلاستیک را تجزیه کند. حتماً کلیپ لاکپشت‌هایی را که در بینی‌شان پلاستیک گیر کرده دیده‌اید. من یک بار کلیپشان را دیدم و هنوز در ذهنم مانده است. کاش فراموشش می‌کردم. ولی شاید هم منصفانه است که نمی‌توانم فراموشش کنم؛ نادیده گرفتن اتفاقات، موجب نمی‌شود که واقعیت نداشته باشند.

وقتی به پدر پیشنهاد شد در شتلند کار کند، مادرم بود که پیشنهاد کرد تابستان دسته‌جمعی به آن‌جا برویم. چون هرچند کار بر روی جلبک‌ها به‌خاطر لاک‌پشت‌ها مهم و حیاتی است، اگر به اونسب می‌رفتیم، می‌توانست درباره‌ی موضوع موردعلاقه‌اش مطالعه کند؛ مطالعه درباره‌ی بزرگ‌ترین موجوداتی که در سردترین آب‌های دنیا زندگی می‌کنند.

او در دانشگاه روی نهنگ‌ها مطالعه می‌کرد و یک مقاله‌ی بسیار طولانی درباره‌ی نهنگی نوشته بود که طول موج آوازش با نهنگ‌های دیگر متفاوت بود و به‌خاطر همین تنها سفر می‌کرد. این نهنگ می‌توانست صدای آواز بقیه را بشنود، اما نهنگ‌های دیگر نمی‌توانستند صدای آواز او را بشنوند. کمی حال آن نهنگ را درک می‌کنم. آخر از وقتی مادر بیمار شد، احساس می‌کنم دارم از درون جیغ می‌کشم. با این حال، از بین تمام حیوانات دنیا، حیوان موردعلاقه‌ی مادر نهنگ نبود، کوسه بود. و چون کوسه‌ی گرینلندی حیوان موردعلاقه‌ی مادر بود، آن تابستان حیوان موردعلاقه‌ی من هم شد.

کلمه‌ها را دوست دارم، چون از عددها لطیف‌تر هستند. اگر برایم مهم نبود که یک ماجرای واقعی را تعریف کنم، می‌توانستم کاری کنم که در داستان همه‌چیز شکل روز اولش بشود. اگر می‌خواستم از عددها کمک بگیرم و از مادرم برایتان بگویم، می‌گفتم که الان مهم‌ترین عدد او ۹۳۸۷۵۴۰۰ است. این عدد، عددی است که روی مچ‌بند بیمارستانش نوشته شده است. اما ۹۳۸۷۵۴۰۰ چیزی از مادرم برایتان نمی‌گوید، فقط کلمه‌ها می‌توانند درباره‌ی او حرف بزنند؛ اما گاهی کلمه‌ها هم ناامیدم می‌کنند.



بین کلمه‌ها گیر می‌کنم. این موضوع هم عیب کلمه‌ها است، هم حس‌نشان. کلمه‌ها می‌توانند معنای بسیاری داشته باشند. هر کلمه شاخ‌وبرگ زیادی دارد. ریشه‌های زیادی دارد. اگر از مسیرت مطمئن نباشی، مثل شنل قرمزی در جنگل راه را گم می‌کنی. به خاطر همین ویژگی کلمه‌ها، باید چند قدم به عقب برگردم. باید به خاطر بیاورم کجا می‌خواهم بروم. مقصد من، مادر است.



چهار روز طول کشید تا به شتلند رسیدیم. یعنی سفری که از پرواز رفت و برگشت به استرالیا - که آن‌سر دنیاست - هم طولانی‌تر است؛ دو برابر. فکر نمی‌کردم در عصر حاضر، با وجود وسایل نقلیه‌ی هوایی و قطار سریع‌السير، هیچ سفری این قدر طول بکشد. اما مجبور شدیم با ماشین خودمان به شتلند برویم؛ چون کتاب‌هایی همراه خودمان داشتیم که سنگین‌تر از آن‌اند که در هواپیما بگذاریمشان و ماده‌گر به‌ای به نام نودل که به قدری پرسروصدا است که نمی‌تواند سوار قطار شود.

اسمش نودل است، چون وقتی که بچه و خیلی ریزه‌میزه بود توی قوطی نودل ناهار پدر جا می‌شد. مادرم قوطی‌های نودل را نگه می‌داشت تا در آن‌ها تخم گوجه‌فرنگی بکارد؛ آخر از دورانداختن پلاستیک متنفر بود. احتمالاً به گوشتان خورده است که دزدان دریایی گربه‌ی مخصوص کشتی خودشان را دارند؛ نودل همان گربه است. قبلاً مادر او را به محل کشت جلبک‌ها می‌برد و او جلوی قایق می‌نشست و رو به دریا می‌گریه.

به‌هیچ‌وجه خیال نداشتیم نودل را دز کورن‌وال رها کنیم. پس یک جعبه‌ی مخصوص برایش خریدیم تا توی آن سفر کند. جعبه مخصوص سگ‌ها بود و تقریباً کل فضای صندوق عقب را اشغال می‌کرد. برای همین من با گلدان‌های

گوجه‌فرنگی روی پاپم یک گوشه‌ی ماشین چسبیدم. پدر داخل جعبه را طوری درست کرده بود که چند طبقه داشته باشد تا نودل بتواند از طبقه‌هایش بالا برود. همچنین یک ظرف فضولات کوچک هم درونش جا داده بود تا هر وقت لازم شد، نودل بتواند در فضای خصوصی خودش کارش را بکند.

مادر گفت: «امیدوارم پی‌پی نکند. وقتی نودل پی‌پی می‌کند، بوی گند می‌آید.»

پدر منصفانه گفت: «هرکی پی‌پی کند، بوی گند می‌آید.»

متأسفم که اولین باری که صدای پدر و مادرم را می‌شنوید، دارند در مورد پی‌پی صحبت می‌کنند.

نودل بلند میومیو می‌کرد و می‌خواست از ظرف فضولاتش استفاده کند؛ این یکی از قدرت‌های فراانسانی گربه‌هاست. آن‌ها می‌توانند برای مدت خیلی طولانی دستشویی‌شان را نگه دارند. گربه‌ها از این جهت و از جهات دیگر، با انسان‌ها فرق می‌کنند. بارها برای استفاده از دستشویی و این‌که پدر و مادر جایشان را برای رانندگی عوض کنند توقف کردیم. پدر و مادر کتاب صوتی گذاشتند. اسم کتاب گشنگی کلاغ‌ها از دیک کینگ اسمیت بود. خیلی غم‌انگیز بود؛ چیزی نگذشت که اشک همگی مان درآمد.

مسیرمان را روی نقشه دنبال کردم. پدر و مادرم از نقشه استفاده نمی‌کردند، چون تام‌تام دارند. به‌نظرم نقشه جالب‌تر از صفحه‌نمایش است. نقشه تمام مسیرها را نشان می‌دهد و روی آن جاده‌ها شبیه به مویرگ‌ها یا رودخانه‌ها هستند.

شب اول در میدلند غربی^۱ اقامت کردیم، در مسافرخانه‌ای که صاحبان غرغروی آن به سگ‌ها اجازه‌ی ورود می‌دادند اما به گربه‌ها نه. دیروقت بود و

کوسه زیر تخته بود و بزرگ می شد تا اندازه‌ی اتاقم شود، بزرگتر
می شد تا اندازه‌ی فانوس دریایی شود و از اعماق کاوش ناپذیر بالا
می آمد تا جزیره را از بیخ و بن بشکافد.
بسترم قایق بود و
کوسه من و موج
را به سمت دریا می کشاند.
من یک لکه بودم، یک نقطه، یک خال،
ستاره‌ای رو به افول، در آسمان بی انتها...

جولیا و پدر و مادرش به جزیره‌ای متروکه سفر می کنند تا تابستان را آنجا
بگذرانند. پدرش برای کار به جزیره آمده و مادرش مصمم است تا کوسه‌ی
گرینلندی مرموز را پیدا کند، اما وقتی وسواس مادر برای یافتن کوسه آن‌ها
را در خطر می اندازد، جولیا به ماجراجویی در اعماق تاریخ، اما سرشار از
امید فانوس دریایی می رود.
جولیا و کوسه داستانی زیبا، شاعرانه و امیدبخش است که به اهمیت علم و
محیط زیست می پردازد.



کتاب چار

گاهی کتاب چاره است

Ketabechaar www.ketabechaar.ir

کتاب چار؛ بخش کودک و نوجوان نشر میلکان



۱۰
سالها

ISBN 978-622-254-390-7



9 786222 543907

قیمت: ۱۳۹۰۰۰ تومان



برنده‌ی جایزه‌ی کتاب
کودک سال ۲۰۲۱
واتراستونز